

نه بصحراندر در پستان  
از وطن راهسر پر افشا  
از نفس نارسی چهره داشت  
بغض بکنه جنون خیال  
بر طرف نال و همس بنشانی  
دزها از پس پر افشانی  
خود درین عرصه خیا فضا  
رنگهای شسته ایم همس  
ما ز دام نفس نشان داریم  
از این چسبند اختیاری ماست  
چند چسبند امید با سس طراز  
نایک باشد این طبعش حسی  
خرد اندیشه بکسب کینت  
دزده جیب امتیاز شکافت  
نقشه کشت برون بار فساد  
خرد بوجهر نمید ایم همس  
غیرت نیست در قلمسرو فم  
خود مشر زین عالم تصویب  
بچه وحشت که کند تقیبه  
چشمت

چشمت نبض موجهای نراره  
افتاب سر ز برده یافته است  
چسبست ان افتاب شعاع نفس  
ورنه زین ساز با سرو پایا  
خوشا شد فرود علم عیان  
رنگ او هام برده هوایم  
در عدم تاریستی داریم  
عدم از سینه است ما مثال  
در غموشه بجوم فسر دادیم  
استغارت  
بود کلمه فر از خرد خالی  
هر نفس سر کشید از لب بام  
عاقله کفشت این چه الزام است  
بتماش چنین مباحش دلیر  
نوسر شکی بام مزکان ست  
اشک هر نفس جده انداز مزگان  
تاشوی ایمن از دوال خط  
بجز دتابین دقیقه رسید  
کرد بر خود نشین عسای  
چون نفس کرده از طبیعت خام  
احتیاط کفر خاند بر با مست  
تعمیراد از حیات کردی سیر  
منبط اشک از مزه چه امکان  
تا بجای گشت گشت کیر عثمان  
از لب بام کام انوار تر  
احتیاطش با اعتراض کشید

سراب  
کلامی بجزده مدیم  
برای خیال  
چون جوس